

گزارش: سخنرانی ولادیمیر پوتین در جلسه باشکوه والدای.
منبع و تاریخ نشر: انفارمیشن کلیرنگ هوز « 2022-10-30 ».
برگردان: پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل» .

ولادیمیر پوتین ریس جمهور روسیه در جلسه باشگاه گفتگوی والدای شرکت میکند

Russian president Vladimir Putin takes part in Valdai discussion club meeting

به نظر می رسد ما شاهد تلاشی برای اجرای تنها یک قانون هستیم که به موجب آن، صاحبان قدرت می توانند بدون پیروی از هیچ قانونی زندگی کنند و از هر چیزی فرار کنند.

it looks like we are witnessing an attempt to enforce just one rule whereby those in power – could live without following any rules at all and could get away with anything



ولادیمیر پوتین در نوزدهمین نشست سالانه باشگاه گفتگوی والدای شرکت کرد. جلسه عمومی توسط فنودور لوكیانوف، مدیر تحقیقات باشگاه والدای برگزار شد.

رونوشت [ویدیوی این گزارش در وبسایت انفارمیشن کلیرنگ هوز دیده شود]
مدیر جلسه عمومی باشگاه والدای، **فنودور لوكیانوف**: ظهر بخیر، آقای رئیس،

ما هر سال مشتاق دیدار شما هستیم، اما امسال شاید بیش از حد معمول بی تاب بودیم، زیرا مسائل زیادی برای بحث وجود دارد.

مطالعه این گزارش بخاطر درک از وضع موجود جهان برای هر روشنگر و تحول
طالب بسیار مهم است پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل»

اقای پوتین ریس جمهور روسیه

فئودور لوکیانوف: این مجمع عمدتاً بر موضوعات مربوط به نظم بین‌المللی متمرکز بود، از جمله اینکه چگونه جهان در حال تغییر است و مهمتر از همه، چه کسی در واقع در راس جهان است، چه کسی آن را اداره می‌کند، و اینکه آیا جهان قابل قبول است یا خیر. اصلاً اجرا شدن با این حال، ما به عنوان ناظر در این مورد بحث می‌کنیم، اما شما قدرت دارید، پس لطفاً نظرات خود را با ما در میان بگذارید.

ولادیمیر پوتین:

بسیار متشکرم. خانم‌ها و آقایان، دوستان:

من این فرصت را داشتم تا درک کنم که شما در این چند روز در اینجا بحث کردید. بحث جالب و بامحتوایی بود. امیدوارم از آمدن به روسیه و ارتباط با یکدیگر پشیمان نشوید.

من از دیدن همه شما خوشحالم

ما بیش از یک بار از پلت فرم والدای کلب (باشگاه) برای بحث در مورد تغییرات عمده و جدی که قبلاً در سراسر جهان رخ داده و در حال وقوع است، خطرات ناشی از تخریب نهادهای جهانی، فرسایش اصول امنیت جمعی و جایگزینی "قوانین" به جای حقوق بین‌الملل. من وسوسه شدم که بگویم "ما در مورد اینکه چه کسی این قوانین را ارائه کرده است" واضح است، اما، شاید، این بیانیه دقیقی نباشد. ما اصلاً نمی‌دانیم چه کسی این قوانین را ایجاد کرده است، این قوانین بر چه اساسی استوار است، یا در داخل این قوانین موجود چه چیزها جاداده شده است.

چنین به نظر می‌رسد که ما شاهد تلاشی برای تنها یک قانون هستیم قانونی که به موجب آن، صاحبان قدرت آن قانون را بکار می‌برند - البته که ما در مورد قدرت صحبت می‌کردیم، و من اکنون در مورد قدرت جهانی صحبت می‌کنم - صاحبان قدرتی که می‌توانستند بدون پیروی از هیچ قانونی زندگی کنند و از هر چیزی فرار کنند. اینها قوانینی است که به قول مردم دائماً آن را می‌شنویم، یعنی بی‌وقفه در مورد آنها صحبت می‌کنند.

بحث‌های **والدای** مهم هستند زیرا ارزیابی‌ها و پیش‌بینی‌های مختلفی در اینجا شنیده می‌شود. زندگی همیشه نشان می‌دهد که چقدر دقیق بودند، زیرا زندگی سختگیرترین و عینی‌ترین معلم است. بنا براین، زندگی نشان می‌دهد که پیش‌بینی‌های سال‌های گذشته ما چقدر دقیق بوده است. افسوس که رویدادها همچنان از سناریوی منفی پیروی می‌کنند که ما بیش از یک بار در جلسات قبلی خود درباره آن بحث کرده ایم. علاوه بر این، آنها به یک بحران بزرگ در سراسر سیستم تبدیل شده‌اند که علاوه بر حوزه نظامی-سیاسی، حوزه‌های اقتصادی و بشردوستانه را نیز تحت تأثیر قرار داده است.

به اصطلاح غرب که البته یک سازه نظری است زیرا یکپارچه نیست و مشخصاً یک مجموعه بسیار پیچیده است، اما همچنان می‌گویم و یاکه می‌بینیم که غرب در سال‌های اخیر و به ویژه در ماه‌های اخیر اقداماتی را انجام داده است. و آنهم که برای تشدید وضعیت طراحی شده‌اند.

در واقع، آنها همیشه به دنبال تشدید مسائل هستند که این هم چیز جدیدی نیست. البته که این اقدامات شامل دامن زدن به جنگ در اوکراین، تحریکات در اطراف تایوان، و بی‌ثباتی بازارهای جهانی غذا و انرژی است. مطمئناً این دومی البته از روی عمد انجام نشده است، در آن شکی نیست.

بی ثباتی بازار انرژی ناشی از تعدادی اشتباه سیستماتیک مقامات غربی است که در بالا به آنها اشاره کردم. هماهنگی که اکنون می بینیم، وضعیت با تخریب خطوط لوله گاز **پاناروپایی** تشدید شد. این در کل چیزی ما ورایی است، اما با این وجود ما شاهد این تحولات غم انگیز هستیم.

قدرت جهانی دقیقاً همان چیزی و یا قدرتی است که به اصطلاح غرب در بازی خود مواجه در خطر است. اما این بازی مطمئناً خطرناک، خونین و می توانم بگویم کثیف است. حاکمیت کشورها و مردم، هویت و منحصر به فرد بودن آنها را انکار می کند و منافع سایر کشورها را زیر پا می گذارد. در هر صورت، حتی اگر انکار کلمه مورد استفاده نباشد، آنها آن را در زندگی واقعی انجام می دهند. هیچ کس، به جز کسانی که این قوانین را ایجاد می کنند، حق ندارند هویت خود را حفظ کنند: بقیه باید از این قوانین پیروی کنند.

در این راستا، اجازه دهید پیشنهادهای روسیه به شرکای غربی ما برای ایجاد اعتماد و یک سیستم امنیت جمعی را یادآوری کنم. آنها یک بار دیگر در دسامبر 2021 پرتاب شدند.

با این حال، بیرون نشستن در دنیای مدرن به سختی می تواند کارساز باشد. به قول معروف، کسی که باد می بارد، گردباد درو می کند. این بحران در واقع ابعاد جهانی به خود گرفته و همه را تحت تاثیر قرار داده است. در این مورد نمی توان توهمات داشت.

نوع بشر در راه است: که به انباشته شدن مشکلات ادامه می دهد و در نهایت زیر وزن آنها له می شوند یا تحت فشار قرار می گیرند، یا برای یافتن راه حل هایی - حتی راه حل های ناقص، تا زمانی که کار می کنند - با هم کار کنند که می تواند دنیای ما را به مکانی پایدارتر و امن تر تبدیل کند.

می دانید، من همیشه به قدرت عقل سلیم اعتقاد داشته ام. بنا بر این، من متقاعد شده ام که دیر یا زود، هم مراکز جدید نظم بین المللی چند قطبی و هم غرب باید گفت و گوی برابر را درباره آینده مشترک همه ما آغاز کنند و البته هرچه زودتر بهتر باشد. در این راستا، من برخی از مهمترین جنبه ها را برای همه ما برجسته می کنم.

تحولات کنونی مسائل زیست محیطی را تحت الشعاع قرار داده است. هر چند ممکن است عجیب به نظر برسد، این همان چیزی است که امروز می خواهم ابتدا در مورد آن صحبت کنم. تغییر اقلیم دیگر در راس برنامه نیست. اما این چالش یا مشکل اساسی از بین نرفته است، هنوز با ما است و در حال رشد است.

از بین رفتن تنوع زیستی یکی از خطرناک ترین پیامدهای برهم زدن تعادل زیست محیطی است. این من را به نکته کلیدی می رساند که همه ما برای آن اینجا جمع شده ایم. آیا حفظ تنوع فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و تمدنی به یک اندازه مهم نیست؟

در عین حال، هموارسازی و پاک کردن همه و هرگونه تفاوت اساساً همان چیزی است که غرب مدرن به آن می پردازد. چه چیزی پشت این موضوع قرار دارد؟ اول از همه، این پتانسیل خلاق در حال زوال غرب و میل به مهار و جلوگیری از توسعه آزاد تمدن های دیگر است.

البته منافع تجاری آشکاری نیز وجود دارد. مخالفان ما با تحمیل ارزشها، عادات مصرفی و استانداردهای خود به دیگران، در کلمات دقت می کنم - در تلاشند تا بازار محصولات خود را گسترش دهند. هدف در این مسیر، در نهایت، بسیار ابتدایی است. قابل توجه است که غرب ارزش

جهانی فرهنگ و جهان بینی خود را اعلام می کند. حتی اگر آنها به صراحت نمی گویند، که در واقع اغلب انجام می دهند، به گونه ای رفتار می کنند که گویی این چنین است، که این یک واقعیت زندگی است، و سیاستی که آنها دنبال می کنند طوری طراحی شده است که نشان دهد این ارزش ها باید بدون قید و شرط توسط همه افراد دیگر اعضای جامعه بین المللی پذیرفته شود.

می خواهم از سخنرانی معروف **الکساندر سولژنیتسین** در دانشگاه هاروارد که در سال 1978 ایراد شد، نقل قول کنم. او گفت که نمونه ای از غرب «کوری مستمر برتری» است - و تا به امروز ادامه دارد - که «این اعتقاد را حفظ می کند که مناطق وسیعی در همه جای ما وجود دارد. سیاره باید به سطح سیستم های غربی امروزی توسعه یافته و بالغ شود. او این را در سال 1978 گفت. هیچ چیز تغییر نکرده است.

پس از گذشت نزدیک به 50 سال از آن زمان، از کوری ویا نابینایی که **سولژنیتسین** در مورد آن صحبت کرد که آشکارا نژادپرستانه و نواستعماری بود، به ویژه پس از ظهور جهان به اصطلاح تک قطبی، شکل های تحریف شده ای پیدا کرده است. من به چه چیزی اشاره می کنم؟ اعتقاد یا باور به خطا ناپذیری بسیار خطرناک است. و این تنها یک قدمی از خواست ویا آرزو لغزش ناپذیری دور است زیرا که کسانی را که دوست ندارند نابود کنند یا به قول خودشان لغو کنند. فقط به معنی این کلمه فکر کنید.

حتی در اوج جنگ سرد، یعنی اوج تقابل دو نظام، ایدئولوژی و رقابت نظامی، به ذهن کسی خطور نمی کرد که وجود فرهنگ، هنر و علم سایر مردمان، مخالفان شان را انکار کند. حتی به ذهن کسی هم خطور نکرد. بله، محدودیت های خاصی برای ارتباطات در آموزش، علمی، فرهنگی و متأسفانه ورزش اعمال شد. اما با این وجود، هم رهبران شوروی و هم رهبران آمریکا فهمیدند که باید با درایت با حوزه بشردوستانه رفتار کرد، با مطالعه و احترام به رقیب خود، و حتی گاهی اوقات از آنها وام گرفت تا پایه ای برای روابط سالم و سازنده حد اقل برای آینده حفظ شود.

و الان چه اتفاقی می افتد؟ زمانی هاها به کتابسوزی رسیده اند و حالا «نگهبانان لیبرالیسم و پیشرفت» غربی به مرز تحریم داستایوفسکی و چایکوفسکی رسیده اند. به اصطلاح «فرهنگ لغو» و در واقع - هماکنون که بارها گفتیم - لغو واقعی فرهنگ، ریشه کن کردن هر چیزی است که زنده و خلاق است و آزاداندیشی را در همه عرصه ها، اعم از اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، خفه می کند.

امروزه، خود ایدئولوژی لیبرال بیش از حد قابل رویت بوده که مشخصاً تغییر کرده است. اگر در ابتدا، لیبرالیسم کلاسیک به معنای آزادی هر فرد در انجام و گفتن آن گونه کار را. یا خواستی که می خواست از آن می فهمید یا درکی داشت، در قرن بیستم لیبرال ها شروع به گفتن کردند که جامعه به اصطلاح با زدشمنانی دارد و آزادی این دشمنان می تواند که مضر باشد لذا این آزادی باید محدود شود و در صورت عدم لغو آزادی و محدودیت این دشمنان کار به جایی رسیده است که هر نظر بدیلی را تبلیغات خرابکارانه و تهدیدی برای دموکراسی می دانند.

هر آنچه از روسیه می آید همه به عنوان "دسیسه های کرملین" شناخته می شود. اما به خودت نگاه کن آیا ما واقعاً اینقدر قدرتمند هستیم؟ هر انتقادی از مخالفان ما - هر - به عنوان "دسیسه های کرملین"، "دست کرملین" تلقی می شود. این دیوانه کننده است. به چی غرق شدی؟ از مغزتان استفاده کنید، حداقل چیز جالب تری بگویید، دیدگاه خود را به صورت مفهومی بیان کنید. شما نمی توانید همه چیز را به گردن نیرنگ کرملین بیاندازید.

فئودور داستایوفسکی همه اینها را در قرن نوزدهم پیشگویی کرد. یکی از شخصیت‌های رمان او **شیگالف، نیهیلیست شیگالف**، آینده درخشانی را که تصور می‌کرد اینگونه توصیف کرد: «از آزادی بی‌کران بیرون آمدن، با استبداد بی‌کران به پایان رسیدم». این چیزی است که مخالفان غربی ما به آن رسیده‌اند. یکی دیگر از شخصیت‌های رمان، **پیوتر ورخوونسکی**، او را تکرار می‌کند و درباره‌ی نیاز به خیانت جها‌نی، گزارش و جا‌سوسی صحبت می‌کند و ادعا می‌کند که جامعه به استعدادها یا توانایی‌های بیشتر نیاز ندارد: «زبان سیسرو بریده شد، کوپرنیک چشمانش را بیرون آورد و شکسپیر سنگسار شده است.»

این همان چیزی است که مخالفان غربی ما به آن می‌رسند. اگر لغو فرهنگ غربی نباشد، این چیست؟ اینها متفکران بزرگی بودند و صادقانه بگویم، من از دستیارانم برای یافتن این نقل قول‌ها سپاسگزارم.

به این چه می‌توان گفت؟ تاریخ قطعاً همه چیز را در جای خود قرار خواهد داد و خواهد دانست که چه کسی را لغو کند، و قطعاً این بزرگترین آثار نوابغ شناخته شده جهانی فرهنگ جهان خواهد بود، اما کسانی که به دلایلی تصمیم گرفته‌اند که حق دارند از فرهنگ جها‌نی استفاده کنند. آنها مناسبت می‌بینند. عزت نفس آنها واقعاً حد و مرزی نمی‌شناسد. تا چند سال دیگر هیچکس حتی نام آنها را به خاطر نخواهد آورد. اما **داستایوفسکی، چایکوفسکی و پوشکین**، بدون توجه به اینکه چقدر برعکس آن را می‌پسندند، به زندگی خود ادامه خواهند داد.

استاندارد سازی، انحصار مالی و فناوری، پاک کردن همه تفاوت‌ها چیزی است که زیربنای مدل غربی جها‌نی سازی است که ماهیت آن استعماری نواست. هدف آنها روشن بود - تثبیت سلطه بی‌قید و شرط غرب در اقتصاد و سیاست جها‌نی برای انجام این کار، غرب تمام منابع طبیعی و مالی سیاره زمین و همچنین همه توانمندی‌های فکری، انسانی و اقتصادی را در خدمت خود قرار داد، در حالی که ادعا کرد که این ویژگی طبیعی به اصطلاح وابستگی متقابل جدید جها‌نی است.

در اینجا می‌خواهم فیلسوف روس دیگری به نام الکساندر زینوویف را به یاد بیاورم که صدمین سالگرد تولد او را در 29 اکتبر جشن خواهیم گرفت. بیش از 20 سال پیش، او گفت که تمدن غرب به کل سیاره به عنوان وسیله‌ای برای هستی و همه منابع بشری نیاز دارد. در سطحی که به آن رسیده بود زنده بماند. این چیزی است که آنها می‌خواهند، دقیقاً همین طور است.

علاوه بر این، غرب در ابتدا به خود یک شروع بزرگ در آن سیستم داشت، زیرا اصول و مکانیسم‌هایی را توسعه داده بود - همان قوانین امروزی که مدام درباره آن صحبت می‌کنند، که به سیاه‌چاله‌ای غیرقابل درک باقی می‌ماند، زیرا هیچ‌کس واقعاً نمی‌داند که چیست. اما به محض اینکه کشورهای غیر غربی از جها‌نی شدن، به ویژه کشورهای بزرگ آسیایی، شروع به بهره‌مندی از منافع کردند، غرب بلافاصله بسیاری از این قوانین را تغییر داد یا به طور کامل لغو کرد. و اصول به اصطلاح مقدس تجارت آزاد، گشایش اقتصادی، رقابت برابر، حتی حقوق مالکیت به طور ناگهانی به فراموشی سپرده شد. آنها قوانین را در حال حرکت، در جایی که فرصتی برای خود می‌بینند تغییر می‌دهند.

در اینجا مثال دیگری از جایگزینی مفاهیم و معانی آورده شده است. برای سال‌ها، ایدئولوژیست‌ها و سیاستمداران غربی به دنیا می‌گویند که هیچ جایگزینی برای دموکراسی وجود ندارد. مسلماً منظور آنها مدل غربی و به اصطلاح لیبرال دموکراسی بود. آنها متکبرانانه همه گونه‌ها و اشکال دیگر حکومت را از سوی مردم رد کردند و می‌خواهم تأکید کنم که این کار را تحقیرآمیز و تحقیرآمیز انجام دادند. این

شیوه از دوران استعمار شکل گرفته است، گویی همه درجه دو هستند، در حالی که استثنایی هستند. قرن ها ادامه داشته و تا امروز ادامه دارد.

بنابراین در حال حاضر، اکثریت قریب به اتفاق جامعه بین‌الملل خواستار دموکراسی در امور بین‌الملل هستند و همه اشکال دیکته اقتدارگرایانه کشورها یا گروه‌هایی از کشورها را رد می‌کنند. اگر کاربرد مستقیم اصول دموکراتیک در روابط بین‌الملل نباشد، این چیست؟

غرب "متمدن" چه موضعی اتخاذ کرده است؟ اگر شما دموکرات هستید، قرار است از تمام طبیعی برای آزادی که توسط میلیاردها نفر ابراز شده است، استقبال کنید، اما نه. غرب آن را تضعیف نظم مبتنی بر قوانین لیبرال می‌داند. متوسل شدن به جنگ های اقتصادی و تجاری، تحریم ها، تحریم ها و انقلاب های رنگی و تدارک و انجام انواع کودتاها.

یکی از آنها منجر به عواقب غم‌انگیز در اوکراین در سال 2014 شد. آنها از آن حمایت کردند و حتی میزان پولی که برای این کودتا خرج کرده بودند را مشخص کردند. آنها این گونه را دارند که هر طور که می‌خواهند رفتار کنند و در مورد هر کاری که انجام می‌دهند هیچ ابهامی ندارند. سلیمانی، ژنرال ایرانی را کشتند. در مورد سلیمانی هر چه می‌خواهید فکر کنید، اما او یک مقام خارجی بود. آنها او را در کشور ثالث کشتند و مسئولیت را به عهده گرفتند. منظور از گریه با صدای بلند چیست؟ ما در چه دنیایی زندگی می‌کنیم؟

هما نظر که مرسوم است، واشنگتن همچنان از نظم بین‌المللی کنونی به سبک آمریکایی لیبرال یاد می‌کند، اما در واقع، این "نظم" بد نام هر روز هر ج و مرج را چند برابر می‌کند و حتی می‌توانم اضافه کنم، حتی نسبت به کشورهای غربی نیز نا بردبارتر می‌شود. تلاش آنها برای عمل مستقل همه چیز در جوانی خنثی شده است و آنها حتی از اعمال تحریم علیه متحدان خود که سر خود را با رضایت پایین می‌اندازند دریغ نمی‌کنند.

برای مثال، پیشنهادهای جولای نمایندگان مجارستان برای تدوین تعهد به ارزش‌ها و فرهنگ مسیحی اروپایی در معاهده اتحادیه اروپا، نه حتی به عنوان یک توهین، بلکه به عنوان یک اقدام خرابکارانه آشکار و خصما نه تلقی شد. اون چیه؟ چه مفهومی داره؟ در واقع، برخی از مردم ممکن است آن را دوست داشته باشند، برخی نه.

پیش از هزار سال، روسیه فرهنگ منحصر به فردی از تعامل بین تمام ادیان جهان ایجاد کرده است. نیازی به لغو چیزی نیست، چه ارزش های مسیحی، چه ارزش های اسلامی و چه ارزش های یهودی. ما ادیان جهانی دیگر هم داریم. تنها کاری که باید انجام دهید این است که به یکدیگر احترام بگذارید. در تعدادی از مناطق ما - من این را از نزدیک می‌دانم - مردم تعطیلات مسیحی، اسلامی، بودایی و یهودی را با هم جشن می‌گیرند و از این کار لذت می‌برند و به یکدیگر تبریک می‌گویند و برای یکدیگر خوشحال هستند.

اما نه اینجا. چرا که نه؟ حداقل می‌توانستند درباره آن بحث کنند. شگفت‌انگیز بدون اغراق، این حتی یک بحران سیستمی نیست، بلکه یک بحران اعتقادی از الگوی نظم بین‌الملل به سبک آمریکایی نئولیبرال است. آنها هیچ ایده ای برای پیشرفت و پیشرفت مثبت ندارند. آنها به سادگی چیزی برای ارائه به جهان ندارند، جز تداوم تسلط خود.

من متقاعد شده‌ام که دموکراسی واقعی در یک جهان چندقطبی در درجه اول به توانایی هر ملت - تاکید می‌کنم - هر جا معه یا هر تمدنی در پیمودن مسیر خود و سازماندهی نظام اجتماعی-سیاسی خود مربوط می‌شود. اگر آمریکا یا کشورهای اتحادیه اروپا از این حق برخوردار باشند، قطعاً کشورهای آسیایی، کشورهای اسلامی، پادشاهی‌های خلیج فارس و کشورهای دیگر قاره‌ها نیز از این حق برخوردارند. البته کشور ما روسیه نیز این حق را دارد و هیچ‌کس هرگز نمی‌تواند به مردم ما بگوید که ما باید چه نوع جامعه‌ای بسازیم و چه اصولی باید زیربنای آن باشد.

تهدید مستقیم برای انحصار سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک غرب در این واقعیت نهفته است که جهان می‌تواند الگوهای اجتماعی جایگزینی ارائه دهد که مؤثرتر باشند. من می‌خواهم بر این تأکید کنم که امروز مؤثرتر، روشن‌تر و جذاب‌تر از آنچه در حال حاضر وجود دارد. این مدل‌ها قطعاً به وجود خواهند آمد. این امر اجتناب‌ناپذیر است. به هر حال، دانشمندان و تحلیلگران سیاسی ایالات متحده نیز در این مورد می‌نویسند. به راستی که دولت آنها به حرف آنها گوش نمی‌دهد، هرچند نمی‌تواند از دیدن این مفاهیم در مجلات علوم سیاسی و در بحث‌های مطرح شده خودداری کند.

توسعه باید متکی بر گفت‌وگوی تمدن‌ها و ارزش‌های معنوی و اخلاقی باشد. در واقع، درک اینکه انسان‌ها و ماهیت آنها در مورد چیستی آنها در تمدن‌ها متفاوت است، اما این تفاوت اغلب سطحی است و همه به کرامت نهایی و جوهر معنوی افراد پی می‌برند. شالوده‌مشرکی که می‌توانیم و باید آینده خود را بر اساس آن بسازیم بسیار مهم است.

در اینجا چیزی است که می‌خواهم بر آن تأکید کنم. ارزش‌های سنتی مجموعه‌ای سفت و سخت از فرضیه‌ها نیستند که همه باید به آن پایبند باشند، البته نه تفاوت با ارزش‌های به اصطلاح نئولیبرال این است که آنها در هر نمونه خاص منحصر به فرد هستند، زیرا از سنت‌های یک جامعه خاص، فرهنگ و پیشینه تاریخی آن نشأت می‌گیرند. به همین دلیل است که ارزش‌های سنتی را نمی‌توان بر کسی تحمیل کرد. آنها باید به سادگی مورد احترام قرار گیرند و هر ملتی در طول قرن‌ها برای خود انتخاب کرده است باید با دقت رفتار کند.

این گونه است که ما ارزش‌های سنتی را درک می‌کنیم و اکثریت بشریت رویکرد ما را به اشتراک می‌گذارند و می‌پذیرند. این قابل درک است، زیرا جوامع سنتی شرق، آمریکای لاتین، آفریقا و اوراسیا اساس تمدن جهانی را تشکیل می‌دهند.

احترام به آداب و رسوم مردم و تمدن‌ها به نفع همه است. در واقع، این به نفع «غرب» است، که با از دست دادن سلطه خود، به سرعت در حال تبدیل شدن به یک اقلیت در عرصه بین‌المللی است. البته، حق اقلیت غربی بر هویت فرهنگی خود - من می‌خواهم بر این موضوع تأکید کنم - باید تضمین و رعایت شود، اما مهمتر از همه، در شرایطی برابر با حقوق هر ملت دیگری.

اگر نخبگان غربی بر این باورند که می‌توانند مردم و جوامعشان را بپذیرند که به عقیده من ایده‌های عجیب و مرسوم مانند ده‌ها جنسیت یا رژه‌های غرور همجنس‌گرایان را بپذیرند. بگذارید هر طور که می‌خواهند انجام دهند. اما مطمئناً حق ندارند به دیگران بگویند مراحل آنها را دنبال کنند.

ما شاهد فرآیندهای پیچیده جمعیتی، سیاسی و اجتماعی در کشورهای غربی هستیم. البته این کار خودشان است. روسیه در چنین مسائلی دخالت نمی‌کند و قصدی هم برای این کار ندارد. برخلاف غرب، ما به کار خودمان فکر می‌کنیم. اما ما امیدواریم که عمل‌گرایی پیروز شود و گفت‌وگوی روسیه با غرب اصیل و سنتی، و همچنین با دیگر مراکز توسعه همسان، کمک بزرگی به ساختن نظم جهانی چندقطبی شود.

من اضافه می‌کنم که چندقطبی بودن یک فرصت واقعی و در واقع تنها فرصت اروپا برای احیای هویت سیاسی و اقتصادی خود است. حقیقت را بگویم - و این ایده به صراحت در اروپا امروز بیان می‌شود - ظرفیت قانونی اروپا بسیار محدود است. سعی کردم به طور ملایم بگویم که به کسی توهین نکنم.

جهان طبیعتاً متنوع است و تلاش‌های غرب برای تحت فشار قرار دادن همه در یک الگوی یکسان آشکارا محکوم به فناست. چیزی از آنها در نخواهد آمد.

آرزوی متکبرانه برای دستیابی به برتری جهانی و اساساً دیکته کردن یا حفظ رهبری از طریق دیکته، واقعاً اعتبار بین‌المللی رهبران جهان غرب از جمله ایالات متحده را کاهش می‌دهد و به طور کلی بی‌اعتمادی را نسبت به توانایی آنها در مذاکره افزایش می‌دهد. امروز یک چیز می‌گویند و فردا یک چیز دیگر. آنها اسناد را امضا می‌کنند و آنها را رد می‌کنند، آنها هر کاری می‌خواهند انجام می‌دهند. هیچ ثباتی در هیچ چیز وجود ندارد. اسناد چگونه امضا می‌شوند، چه چیزی مورد بحث قرار گرفت، به چه چیزی می‌توان امیدوار بود - همه اینها کاملاً نامشخص است.

پیش از این، تنها چند کشور جرأت داشتند که با آمریکا بحث کنند و تقریباً هیچ‌انگیز به نظر می‌رسید، در حالی که اکنون برای همه کشورها درخواست‌های بی‌اساس و اشنگتن با وجود تلاش‌های مستمر برای اعمال فشار بر همه، به امری عادی مبدل شده است. چونکه این در واقعیت یک سیاست اشتباه است که راه به جایی نمی‌برد یک دستورالعمل ندارد. اما اجازه دهید، این نیز انتخاب آنهاست.

من متقاعد شده‌ام که ملت‌های جهان چشمان خود را بر روی سیاست زورگویی که خود را بدنام کرده است نمی‌بندند. هر بار غرب با دید بهای بیشتری را برای تلاش‌های خود برای حفظ هژمونی خود بپردازد. اگر من یک نخبه غربی بودم، به طور جدی به این چشم انداز فکر می‌کردم. همانطور که گفتم، برخی از دانشمندان علوم سیاسی و سیاستمداران در ایالات متحده در حال حاضر در مورد آن فکر می‌کنند.

در شرایط کنونی که درگیری شدید وجود دارد، من در مورد چیزهایی مستقیم صحبت خواهم کرد. روسیه به عنوان یک تمدن مستقل و متمایز هرگز خود را دشمن غرب ندانسته و نمی‌داند. آمریکوفوبی، آنگلو فوبیا، فرانک هراسی و آلمان هراسی همان اشکال نژاد پرستی روسوفوبیا یا یهودستیزی و اتفاقاً بیگانه هراسی در تمام ظواهر آن هستند.

صرفاً لازم است به وضوح درک کنیم که همان‌طور که قبلاً گفتم، دو غرب - حداقل دو و شاید بیشتر، اما حداقل دو - غرب ارزش‌های سنتی و در درجه اول مسیحی، آزادی، میهن‌پرستی، فرهنگ بزرگ و اکنون ارزش‌های اسلامی خوب - بخش قابل توجهی از جمعیت در بسیاری از کشورهای غربی از اسلام پیروی می‌کنند. این غرب در چیزی به ما نزدیک است. ما با آن ریشه‌های مشترک و حتی قدیمی داریم. اما غرب متفاوتی نیز وجود دارد - تهاجمی، جهان‌وطنی، و استعمار نو. به عنوان ابزار نخبگان نئولیبرال عمل می‌کند. طبیعتاً روسیه هرگز خود را با دیکته‌های این غرب آشتی نخواهد داد.

در سال 2000، پس از انتخاب من به عنوان رئیس‌جمهور، همیشه آنچه را که با آن مواجه شدم به خاطر می‌آورم: بهایی را که برای تخریب لانه تروریسم در قفقاز شمالی پرداختیم، که غرب

تقریباً آشکارا در آن زمان از آن حمایت می کرد، به یاد خواهیم آورد. ما اینجا همه بزرگسال هستیم. اکثر شما که در این سالن حضور دارید متوجه می شوید که من در مورد چه چیزی صحبت می کنم. ما می دانیم که این دقیقاً همان چیزی است که در عمل اتفاق افتاده است: حمایت مالی، سیاسی و اطلاعاتی. همه ما از طریق آن زندگی کرده ایم.

علاوه بر این، نه تنها غرب به طور فعال از تروریست ها در خاک روسیه حمایت کرد، بلکه از بسیاری جهات این تهدید را پرورش داد. ما این را می دانیم. با این وجود، پس از تثبیت وضعیت، زمانی که باندهای اصلی تروریستی شکست خوردند، از جمله به لطف شجاعت مردم چین، ما تصمیم گرفتیم که به عقب برنگردیم، به بازی توهین شده ها نپردازیم، بلکه به جلو برویم و حتی با آنها روابط برقرار کنیم. کسانی که عملاً علیه ما عمل کردند، تا با همه کسانی که آنها را می خواستند، بر اساس منافع متقابل و احترام به یکدیگر، روابط برقرار کرده و توسعه دهند.

فکر می کردیم به نفع همه است. روسیه، خدا را شکر، از تمام مشکلات آن زمان جان سالم به در برده بود، محکم ایستاد، قوی تر شد، توانست با تروریسم داخلی و خارجی کنار بیاورد یا که مبارزه کرد، اقتصادش حفظ شد، شروع به توسعه کرد و توان دفاعی آن شروع به بهبود کرد. ما سعی کردیم با کشورهای پیشرو غرب و با **نا تو** روابط برقرار کنیم. پیام همان بود: اجازه دهید از دشمنی دست برداریم، اجازه دهید به عنوان دوست با هم زندگی کنیم، اجازه دهید در گفتگو شرکت کنیم، اجازه دهید اعتماد ایجاد کنیم، و در نتیجه صلح. ما کاملاً مخلص بودیم، می خواهیم بر آن تأکید کنیم. ما به وضوح پیچیدگی این نزدیکی را درک کردیم، اما با آن موافقت کردیم.

در جواب چه گرفتیم؟ به طور خلاصه، ما در تمام زمینه های اصلی همکاری احتمالی "نه" گرفتیم. فشارهای روزافزونی بر ما و کانون های تنش در نزدیکی مرزهایمان دریافت کردیم. و ممکن است بپرسم هدف از این فشار چیست؟ چیست؟ آیا فقط برای تمرین است؟ البته که نه. هدف این بود که روسیه آسیب پذیرتر شود. هدف این است که روسیه رابه ابزاری برای دستیابی به اهداف ژئوپلیتیکی خود تبدیل کنند.

در واقع، این یک قانون جهانی است: آنها سعی می کنند همه را به یک ابزار تبدیل کنند تا از این ابزارها برای اهداف خود استفاده کنند. و کسانی که تسلیم این فشار نمی شوند و یا نمی خواهند چنین ابزاری باشند، تحریم می شوند: انواع محدودیت های اقتصادی علیه آنها اعمال می شود و در رابطه با آنها کودتا آماده می شود یا در صورت امکان انجام می شود و غیره. و در پایان، اگر اصلاً نمی توان کاری کرد، هدف یکی است: «از نقشه سیاسی نابود کردن آنها، محو کردن آنها. اما پیش نویس و اجرای چنین سناریویی در رابطه با روسیه امکان پذیر نبوده و نخواهد بود.

چه چیز دیگری می توانم اضافه کنم؟ روسیه نخبگان غربی را به چالش نمی کشد. روسیه به سادگی از حق خود برای وجود و توسعه آزادانه دفاع می کند. مهم این است که ما خودمان به یک هژمون جدید تبدیل نخواهیم شد. روسیه پیشنهاد نمی کند که جهان تک قطبی را با نظم دوقطبی،

سه قطبی یا دیگر نظم‌های مسلط جایگزین کند، یا به جای تسلط غرب با تسلط شرق، شمال یا جنوب. این امر ناگزیر به بن بست دیگری می‌انجامد.

در این جا می‌خواهم به سخنان فیلسوف بزرگ روسی **نیکلای دانیلوسکی** استناد کنم. او معتقد بود که پیشرفت به این معنا نیست که همه در یک جهت حرکت کنند، هما‌نطور که به نظر می‌رسد برخی از مخالفان ما می‌خواهند. **دانیلوسکی** گفت که این فقط منجر به توقف پیشرفت می‌شود. وی با بیان اینکه هیچ تمدنی نمی‌تواند به اوج توسعه بودن افتخار کند، گفت: پیشرفت در «پیمودن میدان‌ها» است که نشان‌دهنده فعالیت تاریخی بشریت است، قدم زدن در همه جهات»

من متقاعد شده‌ام که تنها از طریق توسعه آزاد کشورها و مردم می‌توان با دیکتاتوریه مقابله کرد. انحطاط فرد را می‌توان با عشق یک فرد به عنوان خالق آغاز کرد. ساده‌سازی و ممنوعیت ابتدایی را می‌توان با پیچیدگی و رشد فرهنگ و سنت جایگزین کرد.

اهمیت لحظه تاریخی امروز در فرصت‌های مسیر توسعه دموکراتیک و متمایز همه است که در برابر همه تمدن‌ها، دولت‌ها و انجمن‌های همگرایی باز می‌شود. ما بیش از هر چیز معتقدیم که نظم نوین جهانی با پدید آمدن بر قانون و حق باشد و باید آزاد، متمایز و منصفانه باشد.

اقتصاد و تجارت جهانی نیز باید عادلانه‌تر و بازتر شوند. روسیه ایجاد بسترهای مالی بین‌المللی جدید را اجتناب‌ناپذیر می‌داند. این شامل معاملات بین‌المللی می‌شود. این پلتفرم‌ها باید فراتر از صلاحیت‌های ملی باشند. آنها باید امن، غیرسیاسی و خودکار باشند و به هیچ مرکز کنترلی وابسته نباشند. آیا امکان این کار وجود دارد یا خیر؟ البته که ممکن است. این به تلاش زیادی نیاز دارد. بسیاری از کشورها باید تلاش‌های خود را با هم متحد کنند، اما این امکان وجود دارد.

این امر امکان سوء استفاده در یک زیرساخت مالی جدید جهانی را رد می‌کند. انجام معاملات بین‌المللی مؤثر، سودمند و مطمئن را بدون **دلار** یا هر یک از به اصطلاح ارزهای ذخیره‌مکن می‌سازد. اکنون که از **دلار** به عنوان یک سلاح استفاده می‌شود، این مهمتر است. ایالات متحده و به طور کلی غرب، نهاد ذخایر مالی بین‌المللی را بی‌اعتبار کرده‌اند. ابتدا با تورم در منطقه **دلار و یورو** ارزش آن را کاهش دادند و سپس ذخایر طلا و ارز ما را گرفتند. انتقال به مبادلات با ارزهای ملی به سرعت شتاب بیشتری خواهد گرفت. این امر اجتناب‌ناپذیر است. البته بستگی به وضعیت صادرکنندگان این ارزها و وضعیت اقتصاد آنها دارد، اما آنها در حال رشد خواهند بود و این معاملات به تدریج بر سایر ارزها غلبه خواهند کرد. این منطق یک سیاست اقتصادی و مالی مستقل در جهان چند قطبی است.

علاوه بر این، مراکز جدید توسعه جهانی در حال حاضر از فناوری و تحقیقات بی‌بدیل در زمینه‌های مختلف استفاده می‌کنند و می‌توانند با موفقیت در بسیاری از زمینه‌ها با شرکت‌های فراملی غربی رقابت کنند.

واضح است که ما یک علاقه مشترک و بسیار عمل‌گرایانه به تبادل آزاد و آزاد علمی و فناوری داریم. یونانی‌ها، ما بیشتر از اینکه جداگانه عمل کنیم، پیروز هستیم. اکثریت باید از این مبادلات سود ببرند، نه شرکت‌های فوق‌ثروتمند.

اوضاع امروز چگونه است؟ اگر غرب داروها یا بذره‌های زراعی را به کشورهای دیگر می‌فروشد، به آنها می‌گوید که صنایع ملی داروسازی و انتخاب خود را بکشند. در واقع، همه چیز به این ختم می‌شود: تجهیزات ماشین‌آلات و تجهیزات آن صنعت مهندسی محلی را نابود می‌کند. این را زمانی که نخست وزیر بودم متوجه شدم. هنگامی که بازار خود را به روی یک گروه محصول خاص باز می‌کنید، تولیدکننده داخلی فوراً شکم خود را بالا می‌برد و تقریباً غیرممکن است که سر خود را بلند کند. به این ترتیب آنها روابط را ایجاد می‌کنند. اینگونه است که آنها بازارها و منابع را در اختیار می‌گیرند و کشورهای پتانسیل فنی و علمی خود را از دست می‌دهند. این پیشرفت نیست. بردگی و کاهش اقتصاد به سطوح ابتدایی است.

توسعه فناوری نباید نابرابری جهانی را افزایش دهد، بلکه باید آن را کاهش دهد. این گونه است که روسیه به طور سنتی سیاست فناوری خارجی خود را اجرا می‌کند. به عنوان مثال، وقتی در کشورهای دیگر نیروگاه هسته‌ای می‌سازیم، مراکز صلاحیت ایجاد می‌کنیم و پرسنل محلی را آموزش می‌دهیم. ما یک صنعت ایجاد می‌کنیم. ما فقط یک کارخانه نمی‌سازیم، ما یک صنعت کامل ایجاد می‌کنیم. در واقع، ما به کشورهای دیگر فرصتی می‌دهیم تا زمینه جدیدی را در توسعه علمی و فناوری خود ایجاد کنند، نابرابری را کاهش دهند و بخش انرژی خود را به سطوح جدیدی از کارایی و سازگاری با محیط زیست برسانند.

اجازه دهید مجدداً تأکید کنم که حاکمیت و مسیر منحصر به فرد توسعه به هیچ وجه به معنای انزوا یا خودکامگی نیست. برعکس، آنها در مورد همکاری پر انرژی و دوجانبه سودمند بر اساس اصول انصاف و برابری هستند.

اگر جهانی‌سازی لیبرال به معنای شخصی‌زدایی و تحمیل مدل غربی بر کل جهان است، در مقابل، ادغام به معنای بهره‌برداری از پتانسیل هر تمدن برای بهره‌مندی همگان است. اگر جهانی‌گرایی دیکته باشد - که در نهایت به آن می‌رسد - یکپارچگی یک تلاش گروهی برای توسعه استراتژی‌های مشترک است که همه می‌توانند از آن بهره‌برند.

در این راستا، روسیه بر این باور است که استفاده گسترده‌تر از مکانیسم‌ها برای ایجاد فضاهای بزرگ که متکی بر تعامل بین کشورهای همسایه است که اقتصاد و سیستم‌های اجتماعی و همچنین پایگاه‌های منابع و زیرساخت‌ها مکمل یکدیگر هستند، مهم است. در واقع این فضاهای بزرگ اساس اقتصادی نظم جهانی چندقطبی را تشکیل می‌دهند. گفت و گوی آنها باعث ایجاد وحدت واقعی در بشریت می‌شود که بسیار پیچیده‌تر، منحصر به فردتر و چندبعدی‌تر از ایده‌های ساده‌انگارانه برخی مغز متفکران غربی است.

با صدور احکامی مانند «آنطور که من می‌کنم» یا «مثل ما باش»، نمی‌توان وحدت بین بشریت ایجاد کرد. با در نظر گرفتن نظر همگان و با نگاهی دقیق به هویت هر جامعه و هر ملتی ایجاد شده است. این اصلی است که می‌تواند زمینه ساز همکاری بلند مدت در دنیای چندقطبی باشد.

در این راستا، ممکن است ارزش‌بازنگری در ساختار سازمان ملل متحد، از جمله شورای امنیت، برای انعکاس بهتر تنوع جهان را داشته باشد. به هر حال، در جهان فردا، بسیار بیشتر از آنچه که امروز تصور می‌شود، به آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین بستگی دارد و این افزایش نفوذ آنها بدون شک یک تحول مثبت است.

اجازه دهید یادآوری کنم که تمدن غرب حتی در فضای مشترک اوراسیا ما تنها تمدن نیست. علاوه بر این، اکثریت جمعیت در شرق اوراسیا متمرکز شده اند، جایی که مراکز قدیمی ترین تمدن های بشری ظهور کردند.

ارزش و اهمیت اوراسیا در این واقعیت نهفته است که یک مجموعه خودکفا را نشان می دهد که دارای منابع عظیم از انواع و اقسام فرصت های فوق العاده است. هر چه بیشتر روی افزایش اتصال اوراسیا و ایجاد راه ها و اشکال جدید همکاری کار کنیم، دستاوردهای چشمگیری به دست می آوریم.

عملکرد موفق اتحادیه اقتصادی اوراسیا، رشد سریع اقتدار و اعتبار سازمان همکاری شانگهای، ابتکارات بزرگ مقیاس یک کمربند، یک جاده، برنامه های همکاری چند جانبه در ساخت کریدور حمل و نقل شمال-جنوب و بسیاری از پروژه های دیگر، آغاز یک دوره جدید، مرحله جدید توسعه اوراسیا هستند. من به این اطمینان دارم. پروژه های ادغام در آنجا متناقض نیستند، بلکه مکمل یکدیگرند - البته اگر توسط کشورهای همسایه و در راستای منافع خود انجام شود نه اینکه توسط نیروهای خارجی با هدف شکافتن فضای اوراسیا و تبدیل آن به منطقه تقابل بلوک ها انجام شود.

اروپا، منتهی الیه غربی اوراسیا بزرگ نیز می تواند به بخش طبیعی آن تبدیل شود. اما بسیاری از رهبران آن با این باور که اروپایی ها بر دیگران برتری دارند و اینکه به عنوان یکسان در تعهدات با دیگران شرکت می کنند، تحت فشار قرار دارند. این گستاخی مانع از آن می شود که ببینند خودشان تبدیل به یک حاشیه بیگانه شده اند و در واقع به دست نشاندگان تبدیل شده اند، اغلب بدون حق رأی.

همکاران

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تعادل نیروهای ژئوپلیتیک را بر هم زد. غرب خود را برنده احساس کرد و نظم جهانی تک قطبی را اعلام کرد که در آن فقط اراده، فرهنگ و منافع آن حق وجود داشت.

اکنون این دوره تاریخی سلطه بی حد و حصر غرب در امور جهانی رو به پایان است. جهان تک قطبی در حال تنزل به گذشته است. ما در یک چهارراه تاریخی قرار داریم. ما احتمالاً در خطرناک ترین، غیرقابل پیش بینی ترین و در عین حال مهم ترین دهه از پایان جنگ جهانی دوم هستیم. غرب نمی تواند به تنهایی بر بشریت حکومت کند و اکثریت ملت ها دیگر نمی خواهند این را تحمل کنند. این تضاد اصلی دوران جدید است. برای استناد به یک کلاسیک، این وضعیت تا حدودی انقلابی است - نخبگان نمی توانند و مردم دیگر نمی خواهند اینطور زندگی کنند. این وضعیت مملو از درگیری های جهانی یا زنجیره ای از درگیری ها است که تهدیدی برای بشریت از جمله خود غرب است. وظیفه اصلی تاریخی امروز حل این تناقض به شیوه ای سازنده و مثبت است.

تغییر دوران، روندی دردناک، هرچند طبیعی و اجتناب ناپذیر است. یک نظم جهانی آینده در برابر چشمان ما شکل می گیرد. در این نظم جهانی، ما باید به حرف همه گوش دهیم، هر عقیده، هر ملت، جامعه، فرهنگ و هر نظام جهان بینی، عقاید و مفاهیم دینی را در نظر بگیریم، بدون اینکه یک حقیقت را بر کسی تحمیل کنیم. تنها بر این اساس، با درک مسئولیت خود در قبال سرنوشت ملت ها و سیاره خود، می توانیم سمفونی تمدن بشری را خلق کنیم. در این مرحله می خواهیم سخنان خود را با تشکر از صبری که در حین شنیدن آنها از خود نشان دادید به پایان برسانم.

بسیار از شما متشکرم.

فئودور لوكيانوف: آقای رئیس جمهور، برای چنین سخنرانی فراگیر بسیار متشکرم

من نمی توانم به طور خودجوش نتیجه را درک کنم، تا زمانی که شما به وضعیت انقلابی، آنهایی که در بالا و پایین هستند اشاره کردید. ما که کمی بزرگتر هستیم همه اینها را در مدرسه مطالعه کردیم. خودتان را با چه کسانی مرتبط می کنید، آنهایی که در بالا هستند یا پایین؟

ولادیمیر پوتین: البته من از پایین هستم.

مادرم بود... هما نظر که می دانید بارها گفته ام که من از یک خانواده کارگری هستم. پدرم سرکارگر بود، او از هنرستان فارغ التحصیل شد. مادرم تحصیلات را ندیده بود، حتی متوسطه، او صرف یک کارگر بود و مشاغل زیادی داشت. او به عنوان پرستار در بیمارستان و به عنوان مبصر و نگهبان شب کار می کرد. او نمی خواست مرا در مهد کودک یا کودکستان بگذارد. بنابراین، من طبیعتاً بسیار حساس هستم - خدا را شکر که تا به حال همینطور بوده است و امیدوارم ادامه هم داشته باشد - به نبض آنچه که یک فرد عادی زندگی می کند.

فئودور لوكيانوف: بنابراین، در سطح جهانی، شما جزو کسانی هستید که «نمی خواهند [به روش قدیمی زندگی کنند]؟»

ولادیمیر پوتین: در سطح جهانی، به طور طبیعی، نظارت بر آنچه در سطح جهانی می گذرد، یکی از وظایف من است. من برای آنچه که گفتم، از روابط دموکراتیک با توجه به منافع همه شرکت کنندگان در ارتباطات بین المللی دفاع می کنم، نه فقط منافع به اصطلاح میلیارد طلایی.

فئودور لوكيانوف: می بینم.

آخرین باری که دقیقاً یک سال پیش ملاقات کردیم. فضای بین المللی قبلاً متشنج بود، اما وقتی به اکتبر گذشته در مقایسه با این سال نگاه می کنیم، به نظر می رسد که زمان ایده آلی است. در طول سال گذشته چیزهای زیادی تغییر کرده است، هما نظر که برخی می گویند جهان به معنای واقعی کلمه وارونه شده است. برای شما شخصاً، چه چیزی در طول این سال، در تصور شما از جهان و کشور تغییر کرده است؟

ولادیمیر پوتین: آنچه در حال رخ دادن بود و اکنون اتفاق می افتد، مثلاً در رابطه با اوکراین، این تغییراتی نیست که همین الان اتفاق می افتد یا پس از شروع عملیات نظامی ویژه روسیه، نه. همه این تغییرات سال هاست اتفاق افتاده است. برخی به آنها توجه می کنند، برخی دیگر توجه نمی کنند، اما اینها تغییرات تکنیکی در کل نظم جهانی است.

می دانید، این صفحات تکنیکی، در جایی در پایین پوسته زمین در حال حرکت هستند. کارشناسان می گویند که آنها اکنون در حال حرکت هستند و همیشه در حرکت هستند، اما همه چیز

آرام به نظر می‌رسد، اما تغییرات هنوز در حال رخ دادن هستند. و سپس، آنها با هم برخورد می‌کنند. انرژی انباشته می‌شود و هنگامی که صفحات جابجا می‌شوند، این باعث زلزله می‌شود. انباشته شدن این انرژی و طغیان آن به این اتفاقات جاری منجر شده است.

اما آنها همیشه اتفاق افتاده‌اند. اصل این اتفاقات چیست؟ مراکز جدید قدرت در حال ظهور هستند. من مدام می‌گویم و نه تنها من، آیا واقعاً درباره من است؟ آنها به دلیل شرایط عینی رخ می‌دهند. برخی از مراکز قدرت قبلی در حال محو شدن هستند. من اکنون تمایلی به صحبت در مورد چرایی این اتفاق ندارم، اما این یک روند طبیعی رشد، پوسیدگی و تغییر است. مراکز جدید قدرت، البته عمدتاً در آسیا، در حال ظهور هستند. آفریقا نیز پیش‌تر است. بله، آفریقا هنوز یک قاره بسیار فقیر است، اما به پتانسیل عظیم آن نگاه کنید. آمریکای لاتین. همه این کشورها قطعاً به توسعه خود ادامه خواهند داد و این تغییرات تکتونیکی به وقوع خواهند پیوست.

ما وضعیت فعلی را ایجاد نکردیم، غرب این کار را کرد... اگر سؤالات بیشتری دارید، می‌توانم به بحث درباره تحولات اوکراین بازگردم. آیا ما کودتا را انجام دادیم که منجر به یک سری حوادث تلخ از جمله عملیات ویژه نظامی ما شد؟ نه، نداشتیم.

اما آنچه واقعاً اهمیت دارد این است که جابجایی‌های تکتونیکی در حال حاضر در حال وقوع است و ادامه خواهد یافت. اقدامات ما ربطی به این موضوع ندارد. در واقع، رویدادهای در حال انجام فرآیندهایی را که سرعت می‌گیرند و سریع‌تر از قبل آشکار می‌شوند، برجسته و ترویج می‌کنند. اما به طور کلی، آنها اجتناب‌ناپذیر هستند و بدون توجه به اقدامات روسیه در قبال اوکراین انجام می‌شدند.

فئودور لوکیانوف: وقتی در مورد ایالت صحبت می‌کنیم، آیا در یک سال گذشته چیز جدیدی در مورد آن یاد گرفته‌اید؟

ولادیمیر پوتین: می‌دانید، تا آنجا که به دولت مربوط می‌شود... البته، ما بیش از هر چیز خساراتی را متحمل شده‌ایم که مربوط به عملیات نظامی ویژه است، که من همیشه به آن فکر می‌کنم، و ضررهای اقتصادی نیز وجود دارد. اما خریدهای عظیمی وجود دارد و آنچه اکنون در حال وقوع است، بدون هیچ شکمی، در نهایت - من می‌خواهم بر این موضوع تأکید کنم - در نهایت برای روسیه و آینده آن مفید خواهد بود.

این خریدها برای چیست؟ آنها در مورد تقویت حاکمیت ما در همه زمینه‌ها، در درجه اول، در حوزه اقتصاد هستند. چندی پیش، ما خود نگران تبدیل شدن به نوعی نیمه مستعمره بودیم که بدون شرکای غربی خود قادر به انجام کاری نباشیم. ما نمی‌توانیم تراکنش‌های مالی انجام دهیم، به فناوری و بازارها یا منابعی برای دستیابی به آخرین فناوری دسترسی نداریم. هیچ چی. تنها کاری که آنها باید انجام دهند این است که انگشتان خود را برای همه چیزهایی که ما باید از هم بپاشیم، بشکنند. اما نه، هیچ چیز از هم پاشید و اساس اقتصاد روسیه و فدراسیون روسیه بسیار قوی‌تر از آن چیزی است که هر کسی ممکن است فکر کند، شاید حتی خود مان.

این اقدامی برای پاکسازی و درک توانایی‌های ما است، توانایی جمع‌بندی سریع با توجه به شرایط و هدف نه تنها برای تسریع فرآیندهای جایگزینی واردات، بلکه برای جایگزینی کسانی که بازار ما را ترک می‌کنند. معلوم شد که در بیشتر مناطق، کسب و کارهای ما جایگزین کسب و کارهایی می‌شوند که در حال ترک هستند. کسانی که می‌روند در گوش ما زمزمه می‌کنند: برای مدت کوتاهی می‌رویم و به زودی برمی‌گردیم. خوب، آنها چگونه می‌خواهند این کار را انجام دهند؟ آنها املاک چند میلیارد

دلاری را فقط با یک دلار می فروشند. چرا؟ آنها را دوباره به مدیریت می فروشند. این یعنی چی؟ یعنی با مدیریت به توافق رسیده اند که برگردند. چه چیز دیگری می تواند باشد؟ آیا آنها این مشاغل را به دو یا سه نفر هدیه می دهند؟ البته که نه. ما این احساس را می دانیم.

بنابراین، این بسیار مهم است. ما خودمان بالاخره فهمیدیم - مدام می گوئیم که کشور بزرگی هستیم - اکنون متوجه شده ایم که واقعا کشور بزرگی هستیم و می توانیم این کار را انجام دهیم.

ما به طور کامل از پیامدهای میان مدت قطع دسترسی به فناوری آگاه هستیم. اما ما به هر حال به فناوری حیاتی دسترسی نداشتیم. به نظر می رسد فهرست های COCOM که برای دهه ها معتبر بوده اند، لغو شده اند. حالا پیچ ها را سفت کرده اند، اما با این وجود معلوم شد که ما به چه چیزی دست پیدا می کنیم.

مؤلفه مهم دیگر، این بار ماهیت معنوی دارد، که شاید مهمترین بخش باشد. اولاً، این شعار - ما هیچ کس را پشت سر نمی گذاریم - در واقع در اعماق قلب هر روس و سایر گروه های قومی که شهروند روسیه هستند قرار دارد و تمایل به مبارزه برای مردم خود جامعه را محکم می کند. این همیشه نقطه قوت کشور ما بوده است. ما آن را تابید و تقویت کردیم که مهمترین چیز است.

فئودور لوكیانوف: آیا هیچ رویدادی در روسیه امسال باعث ناامیدی شما شده است؟

ولادیمیر پوتین: نه.

فئودور لوكیانوف: بنابراین، ما نیازی به نتیجه گیری و ایجاد تغییرات خاصی نداریم؟

ولادیمیر پوتین: همیشه نتیجه گیری لازم است. اگر منظور شما جای پرسنل است، این یک روند طبیعی است. ما باید همیشه به فکر تجدید در زمینه های مختلف باشیم، پرسنل جدید تربیت کنیم و کسانی را ارتقا دهیم که می توانند با کارهای بزرگتری نسبت به کارهایی که قبلاً با آنها سروکار داشتند، سروکار داشته باشند. البته این یک روند طبیعی است. با این حال، نمی توانم بگویم که کسی من را ناامید کرده یا باید اخراج شود. هیچ البته نه.

فئودور لوكیانوف: عالی

آقای رئیس جمهور، تصمیم شما برای شروع یک عملیات نظامی ویژه در ماه فوریه برای

همه، از جمله اکثر شهروندان روسیه، شگفتی بزرگی بود. می دانیم که شما بارها منطق و دلایل آن تصمیم را شرح داده اید. با این حال، تصمیمات با این اهمیت به سختی بدون انگیزه خاص گرفته می شود. قبل از اینکه تصمیم بگیرید چه اتفاقی افتاد؟

ولادیمیر پوتین: من این را بارها گفته ام و امروز به سختی چیز جدیدی خواهید شنید. چی شد؟

من در مورد گسترش ناتو به اوکراین صحبت نمی کنم، چیزی که برای ما کاملاً غیرقابل قبول بود و همه این را می دانستند اما به سادگی منافع امنیتی ما را نادیده گرفتند. تلاش دیگری که در اواخر سال گذشته انجام دادیم دوباره شکست خورد. به ما گفته شد که آن را هل بدهیم، ساکت باشیم و... بسیار خوب، من این را با کلمات زیاد نمی گویم، اما آنها فقط ما را نادیده گرفتند. این اولین نکته است.

دوم، مهم است که نمایندگان رژیم کی یف، با حمایت متولیان غربی خود، از اجرای توافقات مینسک خودداری کردند. رهبر آنها گفت که او حتی یک ماده از توافقات مینسک را دوست ندارد. این را در ملاء عام گفت! مقامات دیگر به صراحت گفتند که آنها را اجرا نمی کنند. رئیس جمهور سابق [اوکراین] گفت که توافقنامه مینسک را با این فرض امضا کرد که هرگز اجرا نخواهد شد. به چه دلایل دیگری نیاز دارید؟

وقتی از رسانه ها و اینترنت برای کاشتن ایده ای در سر میلیون ها نفر استفاده می شود یک چیز است، اما اقدامات واقعی و سیاست عملی کاملاً چیز دیگری است. آنچه اکنون به شما گفتم مورد توجه میلیون ها نفر قرار نگرفت، زیرا در فضای اطلاعات گم شده است، اما من و شما از آن آگاه هستیم.

تمام آنچه در نهایت گفته شد. برای ما چه معنی داشت؟ به این معنی بود که باید در دونباس کاری انجام می دادیم. مردم هشت سال است که زیر گلوله های باران زندگی می کنند و اتفاقاً حملات تا امروز ادامه دارد، اما ما باید برای خودمان تصمیم می گرفتیم. چه می تواند با شد؟ می توانستیم استقلال آنها را تشخیص دهیم. اما به رسمیت شناختن استقلال آنها و زیر پا گذاشتن آنها غیرقابل قبول بود. بنابراین، ما مجبور شدیم گام بعدی را برداریم، که انجام دادیم - گنجاندن آنها در دولت روسیه. آنها به تنهایی زنده نمی ماندند، در این شکی نیست.

اگر آنها را به رسمیت بشناسیم و به درخواست آنها آنها را بخشی از دولت روسیه کنیم، چه می شود، زیرا می دانیم مردم چه فکر می کنند، اما بمباران و عملیات نظامی برنامه ریزی شده توسط رژیم کی یف ادامه دارد و اجتناب ناپذیر است؟ آنها دو عملیات نظامی در مقیاس بزرگ انجام داده اند. درست است که موفق نشدند، اما نگه داشته شدند. گلوله باران قطعاً ادامه می یافت. چه کار می توانستیم بکنیم؟ عملیاتی را راه اندازی کنید. چرا منتظر بمانیم تا آنها اولین کسانی باشند که این کار را انجام می دهند؟ ما می دانستیم که آنها برای انجام این کار آماده می شوند. البته این منطق اجتناب ناپذیر حوادث است.

ما نبودیم که این منطق را ابداع کردیم. چرا آنها در وهله اول به کودتای 2014 در اوکراین نیاز داشتند؟ یانوکوویچ در واقع با استعفا و برگزاری انتخابات زودهنگام موافقت کرد. واضح بود که شانس او - امیدوارم آقای یانوکوویچ احساس نکند که توهین شده باشد - شانس او بسیار اندک بود. پس چه فایده ای داشت که در آن شرایط یک کودتای خونین ضد دولتی و خلاف قانون اساسی انجام داد؟ نظری ندارم. اما تنها یک پاسخ وجود دارد - نشان دادن اینکه چه کسی رئیس است. همه - ببخشید، از خانم ها عذرخواهی می کنم - همه ساکت بنشینید و دهان خود را ببندید، فقط به آنچه می گوئیم عمل کنید. من فقط نمی توانم آن را به شکل دیگری توضیح دهم.

بنا بر این آنها مرتکب کودتا شدند - اما مردم کریمه یا دونباس از به رسمیت شناختن آن خودداری کردند و این در نهایت منجر به حوادث غم انگیز امروز شد. چرابه اصطلاح غرب نتوانست به توافقاتی که در مینسک منعقد شد عمل کند؟

شخصاً به من گفتند در آن شرایط شما هم اگر در چنین شرایطی قرار می گرفتید هر چیزی را امضا می کردید. اما باز هم امضا کردند! آنها آن را امضا کردند و اصرار کردند که رهبران جمهوری های دونباس که در آن زمان به رسمیت شناخته نشده بودند، امضاهای خود را نیز روی آن بگذارند. و سپس آنها فقط یکی از آنها را به قتل رساندند - زاخارچنکو.

همه این اقدامات منجر به حوادث غم انگیز امروز شد و این تمام چیزی است که وجود دارد.

فئودور لوکیانوف: آیا احساس نمی کنید که دشمن دست کم گرفته شده است؟ صادقانه بگویم، این احساس در جامعه وجود دارد

ولادیمیر پوتین: نه. آیا می دانید مشکل چیست؟ ما همیشه می دیدیم که آنجا چه می گذرد

به مدت هشت سال، آنها یک منطقه مستحکم ایجاد کرده اند که به اندازه کافی عمیق به دونباس می رود، و البته، سرمایه گذاری در آنجا و متحمل شدن ضرر و زیان بی معنی بود - این اولین نکته است. ثانیاً ما به خوبی می دانستیم که این روند ادامه پیدامی کند و برای ما بدتر، سخت تر، خطرناکتر می شود و ضررهای بیشتری هم متحمل می شویم. اینها ملاحظاتی است که ما بر اساس آنها هدایت شدیم. توسعه ناتو در آن منطقه در نوسان کامل بود - و همچنان ادامه دارد، درست مانند آن زمان. آن مناطق مستحکم بسیار فراتر از خط تماس امروزی در دونباس گسترش یافته بودند - آنها در همه جا بودند. این تمام چیزی است که در آن وجود دارد.

آنچه اکنون می بینیم، زمانی که نیروهای ما در دونباس از جنوب و شمال فشار می آورند، این یک چیز است. اما اگر مناطق مستحکم برای چندین سال دیگر در سراسر کشور با آموزش پرسنل و انباشته شدن سیستم های تسلیحاتی در آنجا ادامه می داد (سلاح هایی که هرگز نداشتند، بسیاری از سلاح هایی که هنوز هم اکنون ندارند)، وضعیت کاملاً درست می شد. برای روسیه متفاوت است، حتی از نظر انجام این عملیات نظامی ویژه.

فئودور لوکیانوف: شما بارها در مقاله سیاست خود گفته اید و نوشته اید که ما یک مردم هستیم. بعد از یک سال نظرت عوض شد؟

ولادیمیر پوتین: نه، البته نه. و چگونه می توان این را تغییر داد؟ این یک واقعیت تاریخی است.

دولت روسیه در قرن نهم در سرزمین های ما ایجاد شد، ابتدا در نووگورود، سپس در کیف، و سپس آنها با هم رشد کردند. این یک ملت است. مردم به یک زبان صحبت می کردند، روسی قدیم، و تغییرات تنها در قرن چهاردهم یا پانزدهم تحت نفوذ لهستان شروع شد، زیرا مناطق غربی دولت روسیه بخشی از کشورهای دیگر شد. این همان جایی است که تغییرات ایجاد شد.

البته قبلاً هم گفتم که هر قومی در رشد خود مراحل مختلفی را طی می کند. اگر بخشی از این قوم در یک نقطه مشخص تصمیم بگیرد که به یک سطح رسیده که تبدیل به قومیت دیگری شود، البته فقط می توان به آن احترام گذاشت.

اما این روند به خودی خود اتفاق نیفتاد. اول از همه، همانطور که گفتم، این اتفاق افتاد زیرا برخی از سرزمین های روسیه قدیمی در غرب، به دلایل زیادی، بخشی از ایالات دیگر شدند.

آن کشورها شروع به ترویج منافع خود کردند. سرزمین های بی که بخشی از لهستان شدند، نفوذ شدید لهستانی را تجربه کردند و غیره. زبان شروع به تغییر کرد. قبلاً گفتم که وقتی اوکراین در حال پیوستن به روسیه بود، نامه های بی به ورشو و مسکو نوشته شد. ما آرشیو داریم. در آن نامه ها آمده بود: «ما، مسیحیان ارتدوکس روسی، می خواهیم موضوع زیر را به شما خطاب کنیم...» آنها از مسکو خواستند که آنها را در روسیه بپذیرد و از لهستان خواسته بودند که منافع و آداب و رسوم مسیحی ارتدوکس آنها را در نظر بگیرد. و با این حال، آنها خود را «مسیحیان ارتدوکس روسی» نامیدند. من این را درست نکردم. این بخشی از ملتی بود که ما اکنون آن را اوکراینی می نامیم.

بله، بعد همه چیز طبق قوانین خودش شروع شد. یک امپراتوری عظیم روسیه ساخته شد. کشورهای اروپایی تلاش کردند و تا حدی موفق شدند با استفاده از اصل معروف از زمان های قدیم: تفرقه بینداز و غلبه کن، مانعی بین اروپا و امپراتوری روسیه ایجاد کنند. آنها شروع به تلاش برای تجزیه ملت متحد روسیه کردند. در قرن نوزدهم شروع شد و در نهایت به مقیاس بزرگتری رسید که عمدتاً توسط غرب حمایت می شد. البته سعی می کردند احساسات خاصی را در مردم پرورش دهند و حتی برخی از جنبه های تاریخی و زبانی آن را دوست داشتند.

البته از آن احساسات دقیقاً برای هدفی که ذکر کردم، برای تفرقه انداختن و تسخیر استفاده شد. این چیز غیر عادی نیست اما آنها مطمئناً به برخی از اهداف خود رسیده اند. و متعاقباً در طول جنگ جهانی دوم به همکاری با هیتلر تبدیل شد، زمانی که همکاران اوکراینی در کمپین هایی برای نابودی روس ها، لهستانی ها، یهودیان و بلاروس ها استفاده شدند. این یک واقعیت تاریخی شناخته شده است: جوخه های کشتار کثیف ترین و خونین ترین کارها را به پیروان باندرا محول کردند. همه اینها بخشی از تاریخ ما است. اما این یک واقعیت تاریخی نیز هست که روس ها و اوکراینی ها اساساً یک قوم هستند

فئودور لوکیانوف: پس آنچه ما شاهد آن هستیم جنگ داخلی با بخشی از مردم خودمان است.

ولادیمیر پوتین: تا حدی، بله. متأسفانه ما به دلایلی در ایالت های مختلف قرار گرفتیم. مهمتر از همه، به این دلیل که زمانی که آنها پس از فروپاشی امپراتوری [روسیه] اتحاد جماهیر شوروی را ایجاد می کردند - من در مقالات خود به این موضوع پرداخته ام و بیش از یک بار به طور علنی به آن اشاره کرده ام - رهبری بلشویک در آن زمان تصمیم گرفت - تا ناسیونالیست ها را راضی کنند. بلشویک های متفکر که اصالتاً از اوکراین هستند - بدون اینکه از مردمی که در آنجا زندگی می کردند بپرسند برخی از زمین های تاریخی اصالتاً روسی را به آنها بدهند. آنها به آنها اجازه دادند که همه ما لوروسیا (روسیه کوچک)، کل منطقه دریای سیاه و تمام دونباس را داشته باشند. ابتدا تصمیم گرفتند که دونباس را بخشی از روسیه کنند، اما سپس هیئتی از اوکراین برای دیدن ولادیمیر لنین آمد و سپس نماینده ای از دونباس را احضار کرد و به او گفت که موضوع دونباس باید تجدید نظر شود، و این شد که دونباس به اوکراین برود.

از این نظر، اوکراین، البته، یک دولت مصنوعی است. بیشتر از آن که پس از جنگ جهانی دوم - این نیز یک واقعیت تاریخی است - استالین ناگهان چندین قلمرو لهستانی، مجارستانی و رومانیایی را بخشی از اوکراین کرد و بدین ترتیب این سرزمین ها را از این کشورها دور کرد. او به لهستانی ها که بخشی از ائتلاف نازی ها نبودند، برخی از سرزمین های آلمان شرقی را داد. اینها حقایق تاریخی شناخته شده است. اوکراین امروزی اینگونه ایجاد شد

من فقط به این فکر می کردم که انصافاً، روسیه که اوکراین امروزی را ایجاد کرد، می توانست تنها ضامن واقعی و جدی دولت، حاکمیت و تمامیت ارضی اوکراین باشد.

فئودور لوکیانوف: یادم می آید در بهار بحثی در مورد ضامن ها وجود داشت، اما بعد همه چیز از بین رفت.

با توجه به اینکه خصومت‌ها و خیلی چیزهای دیگر در حال انجام است، ممکن است این یک سؤال لفاظی باشد، اما شما و مقامات روسیه بارها گفته‌اید که عملیات ویژه طبق برنامه پیش می‌رود. برنامه چیه؟ راستش این موضوع برای افراد جامعه چندان روشن نیست. برنامه چیه؟

ولادیمیر پوتین: ببینید، من در همان ابتدا، در روز شروع عملیات، گفتم که مهمترین چیز برای ما کمک به دونباس است. من قبلاً به این موضوع اشاره کردم و اگر ما به گونه‌ای دیگر عمل می‌کردیم، نمی‌توانستیم نیروهای مسلح خود را در دو طرف دونباس مستقر کنیم. این اولین نکته من است.

دوم، جمهوری خلق لوگانسک به طور کامل آزاد شده است. فعالیت‌های نظامی مربوط به جمهوری دونتسک در حال انجام است. مطمئناً، هنگامی که نیروهای ما هم از جنوب و هم از شمال به آن نزدیک شدند، مشخص شد که مردم ساکن در این سرزمین‌های تاریخی نووروسیا (روسیه جدید) آینده خود را بخشی از روسیه می‌دانند. چگونه می‌توانیم به آن پاسخ ندهیم؟

از این رو ما شاهد حوادثی هستیم که رخ داده است. آنها در مسیر و به عنوان یک پیگیری منطقی برای وضعیتی که تا این لحظه شکل گرفته به وجود آمدند. اما این طرح وجود داشت و هدف کمک به مردم دونباس است. این مقدمه‌ای است که ما تحت آن کار می‌کنیم. البته من از برنامه‌های ستاد کل باخبرم اما فکر نمی‌کنم باید در مورد جزئیات صحبت کنیم.

ادامه دارد -----